

دکتر راجر گرین، مسیحیت آمریکایی جلسه ۱ و ۴، کلیسای سیاه‌پوستان در آمریکا

راجر گرین و تد هیلدبرانت © ۲۰۲۴

این دکتر راجر گرین است که در حال تدریس در مورد مسیحیت آمریکایی است. این جلسه ۱۴، کلیسای سیاه‌پوستان در آمریکا است.

از کریس به خاطر کمکش در این کار متشکرم، اما من همه را به دیدن فیلم تشویق می‌کنم.

بگذارید در مورد امروز صحبت کنم. ما امروز قرار است سخنرانی کنیم، و قرار است حدود ساعت ۱۰ سخنرانی کنیم. و بعد کلی اطلاعیه و برنامه‌ی کاری داریم که باید با شما برای آخرین نوع، برای چند هفته‌ی آینده و نیمه‌ی آخر دوره و همه چیز هماهنگ کنم.

خب، حدود ساعت ۱۰ می‌مونم و بعدش کارهای تقویم رو انجام می‌دیم. و بعدش امیدوارم آخر هفته‌ی خوبی داشته باشی. بعدش، دوشنبه و چهارشنبه، امتحان میان‌ترم داری.

خب، بفرمایید. خب، این سخنرانی یازدهم است، کلیسای سیاه‌پوستان در آمریکا، و اول از همه درباره متدیسم صحبت می‌کنیم. خب، بسیار خب.

حالا، مطمئن نیستم که این را چند روز پیش به خوبی برایتان جمع‌بندی کرده باشم، بنابراین می‌خواهم دوباره تکرار کنم که در رابطه با کلیسای سیاه‌پوستان آمریکا و با شروع از متدیسم، در کجا قرار داریم. ما از ریچارد آلن، یک شخص بسیار بسیار مهم در تاریخ مسیحیت آمریکا، نام بردیم. و فکر نمی‌کنم این را خیلی واضح بیان کرده باشم، بنابراین اکنون می‌خواهم آن را روشن کنم.

در سال ۱۷۹۳، ریچارد آلن در فیلادلفیا شروع به کار کرد و کلیسای خودش را تأسیس کرد. نام آن کلیسای بتل بود. بنابراین، او کلیسای خودش را تأسیس کرد، اما نه فرقه خودش را.

این فقط کلیسایی برای متدیست‌های سیاه‌پوست بود. ریچارد آلن ابتدا یک رهبر غبرروحانی بود و سپس در نهایت به عنوان شماس در کلیسای اسقفی متدیست منصوب شد. بنابراین این کلیسایی است که ما با آن آشنا هستیم. ما در مورد آن کلیسا اطلاعات داریم.

و بنابراین او کلیسای خودش را برای مسیحیان سیاه‌پوست، کلیسای بتل، دارد. اما اتفاقی که برای کلیسای بتل افتاد این بود که در سال ۱۸۱۴، آن کلیسا به یک فرقه‌ی متدیست جداگانه تبدیل شد. سپس، کلیساهای دیگر در فیلادلفیا، و همچنین سایر کلیساهای متدیست سیاه‌پوستان در فیلادلفیا، از این روند پیروی کردند.

در سال ۱۸۱۴، کلیسای اسقفی متودیست آفریقایی تأسیس شد. بنابراین، این فرقه از آنجا آغاز شد. آلن به عنوان اسقف در کلیسای اسقفی متودیست آفریقایی منصوب شد.

و البته چند روز پیش اشاره کردیم که او توسط فرانسویس آزیری به مقام کشیشی منصوب شد. بنابراین، آزیری کسی بود که رهبری سیاه‌پوستان متدیست را که ریچارد آلن نمونه بارز آن بود، مورد لطف و عنایت خود قرار داد. بنابراین، عکسی از ریچارد آلن وجود دارد.

چیزی که خیلی سریع در آخر گفتم این بود که کلیسای اسقفی متودیسیت آفریقایی در آن زمان مجله‌ای داشت که از کلیسا بیرون می‌آمد. این مهم است زیرا اولین مجله سیاه‌پوستان در آمریکا بود، اما آنها همچنین یک دانشگاه تأسیس کردند. دانشگاهی در اوهایو.

در نهایت کمی عجله کردیم، اما اسمش دانشگاه ویلبرفورس بود، اسم مناسب، دانشگاه ویلبرفورس در اوهایو و در سال ۱۸۵۶ شروع به کار کرد. بنابراین، البته، بعد از ریچارد آلن شروع شد، اما در سال ۱۸۵۶ شروع به کار کرد.

و بنابراین کلیسای اسقفی متودیسیت آفریقایی، قبل از جنگ داخلی، دانشگاه خودش را داشت. من دانشگاه ویلبرفورس را جستجو کردم. من فقط در مورد این موضوع کنجکاو بودم.

من دانشگاه ویلبرفورس را جستجو کردم، که البته شما نمی‌خواهید وقتی من در حال سخنرانی هستم این کار را انجام دهید. البته، ما این را می‌دانیم. اما من ویلبرفورس را جستجو کردم، که هنوز هم وجود دارد و توسط کلیسای اسقفی متودیسیت آفریقایی اداره می‌شود.

حدود ۴۵۰ دانش‌آموز دارد. بنابراین، مدرسه خیلی بزرگی نیست، اما هنوز توسط کلیسای اسقفی متودیسیت آفریقایی اداره می‌شود. بنابراین، احساس کردم که آن روز نتوانستم همه چیز را به خوبی کنار هم بچینم.

خب، آیا ما در مورد کلیسای اسقفی متودیسیت آفریقایی، با ریچارد آلن به عنوان بنیانگذار، کاملاً مطمئن هستیم؟ و این نوعی فرقه متودیسیت دیگر است، جدا از کلیسای اسقفی متودیسیت. این متفاوت است. خب، پس منظور ما این است.

بسیار خوب، بیایید به سفرمان ادامه دهیم. حالا می‌خواهیم در مورد کلیسای دیگری صحبت کنیم که کلیسای متودیسیت آفریقایی اسقفی صهیون یا کلیسای متودیسیت آفریقایی اسقفی صهیون نام دارد. تا زمانی که کلمه صهیون را جایی قرار دهید، برایم مهم نیست که آن را کجا قرار می‌دهید.

بنابراین گاهی اوقات اینگونه توصیف می‌شود: کلیسای اسقفی متودیسیت آفریقایی صهیون یا کلیسای اسقفی متودیسیت آفریقایی صهیون. اما این کلیسا در سال ۱۸۲۱، نه چندان بعد از کلیسای اسقفی متودیسیت آفریقایی، تأسیس شد. خب، بگذارید به اینجا برگردم.

این تقریباً همان داستان کلیسای اسقفی متودیسیت آفریقایی است. مردی به نام جیمز واریک وجود داشت، و جیمز واریک یک رهبر سیاه‌پوست در نیویورک بود. جیمز واریک، مانند ریچارد آلن، جیمز واریک نیز کلیسایی در نیویورک به نام کلیسای صهیون داشت. کلیسای صهیون یک کلیسای اسقفی متودیسیت با تاریخچه‌ای بسیار مشابه در اینجا بود، یک کلیسای اسقفی متودیسیت.

و در سال ۱۸۰۱، سیاه‌پوستان تصمیم گرفتند کلیسای سیاه‌پوستان خودشان را در نیویورک داشته باشند، و آن را کلیسای صهیون ۱۸۰۱ نامیدند. اکنون، کلیساهای دیگری نیز تأسیس شده‌اند. مشکل این بود که این کلیساهای، مانند کلیسای صهیون، فرقه‌ای نداشتند، اما در سال ۱۸۰۱، مشکل این بود که این کلیساهای تقریباً همه سیاه‌پوست بودند، اما کشیشان سفیدپوست داشتند.

بنابراین، جماعت سیاه‌پوست بودند و کشیشان که منبرها را اداره می‌کردند، سفیدپوست بودند. و این باعث کمی اختلاف شد، و بنابراین رهبری سیاه‌پوستان در نیویورک تصمیم گرفت که فرقه خودشان را تشکیل دهند و این کار را تحت نظر جیمز واریک انجام دادند. بنابراین، در سال ۱۸۲۱، آنها کلیسای اسقفی صهیون

متدیست آفریقایی را تشکیل دادند، و تصمیم گرفتند، من دقیقاً مطمئن نیستم، که از کلیسای اسقفی متدیست آفریقایی جدا نشوند؛ آنها فقط فرقه خودشان را شروع کردند.

به نظر می‌رسد که احساس آنها این بود که کلیسای اسقفی متودیست آفریقایی در پنسیلوانیا و مریلند خدمت می‌کند و آنها می‌خواستند خدمت خود را در شهر نیویورک داشته باشند و از شهر نیویورک گسترش دهند بنابراین، به نظر نمی‌رسد که هیچ نوع خصومتی با کلیسای اسقفی متودیست آفریقایی وجود داشته باشد، اما از نظر جغرافیایی، آنها تصمیم گرفتند فرقه‌ای را آغاز کنند که به منطقه جغرافیایی دیگری برسد و از شهر نیویورک شروع شود. بنابراین جیمز واریک، مانند ریچارد آلن، اولین اسقف کلیسای اسقفی متودیست آفریقایی صهیون شد.

بنابراین اکنون یک فرقه متدیست دیگر در آنجا وجود دارد. اعداد کاملاً مشابه کلیسای اسقفی متدیست آفریقا هستند. به عبارت دیگر، تا حدود سال ۱۹۰۰، ۳۵۰،۰۰۰ نفر به این فرقه تعلق داشتند.

بنابراین، این فرقه در طول قرن نوزدهم رشد بسیار خوبی داشت، شکی در این مورد نیست. حالا، کاری که می‌خواهم انجام دهم این است که نقل قولی در مورد کلیسای اسقفی متدیست آفریقایی و کلیسای اسقفی صهیون متدیست آفریقایی بخوانم. در اینجا یک نقل قول وجود دارد.

مأموریت‌هایی را در میان سیاه‌پوستان آزاد شده آغاز AME با ورود ارتش اتحادیه به جنوب، هر دو کلیسای کردند که در سال‌های پس از آن با موفقیت چشمگیری ادامه یافت. این نقل قول به ما می‌گوید که این دو کلیسای اسقفی متدیست آفریقایی، خدمت عظیمی در میان سیاه‌پوستان آزاد شده داشتند و به همین دلیل تعداد آنها بسیار افزایش یافت. بنابراین آنها نه تنها در جنوب کار تبلیغی داشتند، بلکه با آزادی سیاه‌پوستان پس از جنگ داخلی و آمدن آنها به شمال، آنها همچنین به سیاه‌پوستانی که به شهرهای شمال، به ویژه نیویورک، فیلادلفیا، نیویورک و حتی بوستون، سرازیر می‌شدند، خدمت می‌کردند.

بنابراین، هر دو کلیسای اسقفی متدیست آفریقایی کاملاً موفق بودند. آنها رشد کردند، قوی بودند، رهبری خوبی داشتند و کاملاً موفق بودند. بنابراین دو فرقه دیگر وجود دارد، فرقه‌های کلیسای اسقفی متدیست آفریقایی.

خب، تا اینجا بحث متدیست‌ها، دو فرقه دیگر داریم. خب، قضیه به اینجا ختم نشد، چون فرقه بعدی که توسط کلیسای اسقفی متدیست آفریقایی تشکیل شد، کلیسای اسقفی متدیست رنگین‌پوست نام داشت و در سال ۱۸۷۰ تشکیل شد. حالا، کلیسای اسقفی متدیست رنگین‌پوست در جنوب تشکیل شد.

کلیسای اسقفی متدیست در جنوب، پس از جنگ داخلی، احتمالاً متوجه ارزش این گفته به سیاه‌پوستان در کلیسای اسقفی متدیست شد که اگر می‌خواهید فرقه خودتان را تشکیل دهید، ما قطعاً آن را درک می‌کنیم. و بنابراین، در سال ۱۸۷۰، آنها تصمیم گرفتند کلیسای اسقفی متدیست رنگین‌پوست را تشکیل دهند. اکنون، ما سه فرقه متدیست در میان کلیساهای سیاه‌پوستان در آمریکا داریم.

بسیار خب، اما موضوع به اینجا ختم نمی‌شود زیرا یکی دیگر هم تشکیل شده است و آن کنفرانس سیاه‌پوستان کلیسای متدیست شمالی نام دارد. کنفرانس سیاه‌پوستان کلیسای متدیست شمالی. خب، حالا چرا این کنفرانس زبانی؟ چرا این زبان؟ چون ما واقعاً قبلاً این زبان را ندیده‌ایم.

با این حال، ممکن است برخی از شما متدیست باشید. این کنفرانس اشاره‌ای به نحوه‌ی اداره‌ی خود توسط کلیسای متدیست است. آنها برای کنفرانس سالانه گرد هم می‌آیند.

و بنابراین، به محض پایان جنگ داخلی، سیاه‌پوستان کلیسای اسقفی متدیست در شمال، که به هیچ یک از نیپوسته بودند، تصمیم گرفتند که در کلیسای اسقفی متدیست بمانند، اما تصمیم گرفتند AME کلیساهای کنفرانس خودشان را داشته باشند. آنها تصمیم گرفتند کنفرانس سالانه خودشان را داشته باشند. بنابراین از دل آن کنفرانس سالانه، فرقه دیگری بیرون آمد و آن را کنفرانس سیاه‌پوستان کلیسای متدیست شمالی نامیدند.

بنابراین اکنون متدیست‌ها چهار فرقه در میان سیاه‌پوستان، چه در شمال و چه در جنوب، دارند. بنابراین، ما با متدیست‌ها شروع می‌کنیم زیرا آنها کسانی بودند که بیشترین فرقه‌های تشکیل شده را قبل از جنگ داخلی داشتند. بنابراین، از نظر کلیسای سیاه‌پوستان در آمریکا، متدیست‌ها واقعاً بسیار مهم هستند.

خب، حالا بریم سراغ بپتیست‌ها. دوم، بپتیست‌ها. چند تا اتفاق برای بپتیست‌ها افتاد

، اول از همه، از قبل فرقه‌های بپتیست زیادی وجود داشتند، اما بله، ریچل؟ آیا فرقه‌ای وجود دارد، دوباره، من ندیدم... نه، هیچ تفاوت الهیاتی وجود ندارد. این افراد متدیست هستند. بنابراین، به عنوان متدیست آنها به خدای پدر، خدای پسر و خدای روح القدس اعتقاد دارند.

آنها نه تنها به گفته‌های افراد اعتقاد دارند، بلکه می‌توانند توسط روح القدس تقدیس شوند و غیره. اما آنها متدیست هستند. آنها به آموزه‌های متدیست، به سیاست کلیسای متدیست از نظر داشتن اسقف‌ها و سرپرستان منطقه‌ای پایبند هستند و همچنین سالانه برای کنفرانس‌ها تشکیل جلسه می‌دهند.

بنابراین، نه، هیچ اختلاف الهیاتی وجود ندارد. البته هر چهار نفر آنها می‌خواستند کلیساهایی داشته باشند که سیاه‌پوستان بتوانند به آنجا بروند و در عبادت و غیره احساس راحتی کنند و رهبری سفیدپوستان را نداشته باشند. بنابراین، نه، هیچ انشعاب الهیاتی وجود ندارد.

خب، بپتیست‌ها. بسیار خب، بیایید چند نکته در مورد بپتیست‌ها بگوییم. اول از همه، یکی از اولین گروه‌هایی که تأسیس شد، کلیسای بپتیست‌های بدوی رنگین‌پوست نام داشت و در سال ۱۸۶۶ تأسیس شد.

اکنون، ما در حال حاضر فرقه‌های بپتیست زیادی داریم که در اینجا و آنجا در آمریکا شروع به ظهور کرده‌اند. اما در این دوره، تنها کاری که می‌توانیم انجام دهیم تمرکز بر فرقه‌های اصلی است. خلاصه داستان اینجاست... اوه، آیا من آن را برای خودمان تعریف کردم؟ خلاصه داستان اینکه، یک فرقه بپتیست به نام کلیسای بپتیست اولیه از قبل تشکیل شده بود.

خب، از قبل یک فرقه، تقریباً یک فرقه سفیدپوست، عمدتاً سفیدپوست، به نام کلیسای بپتیست اولیه وجود داشت. بسیار خب، حالا بیایید روشن کنیم. چرا آنها از اصطلاح اولیه استفاده کردند؟ منظورشان از اصطلاح کلیسای بپتیست اولیه چیست؟ کسی می‌داند؟ این اصلاً یعنی چه؟ درست است، اولیه اصطلاحی است به این معنی که آنها از کلیسای اولیه الگوبرداری شده‌اند.

بنابراین، با نامیدن خود به عنوان کلیسای بپتیست اولیه، ما کلیسای اولیه‌ای هستیم که وارد قرن نوزدهم شد. بسیار خوب، اکنون، با این حال، سیاه‌پوستان در این فرقه راحت نبودند. بنابراین، در سال ۱۸۶۶، آنها فرقه خود را تشکیل دادند.

بنابراین، به آن کلیسای بپتیست اولیه رنگین‌پوستان می‌گویند. این یکی از قدیمی‌ترین کلیساهای بپتیست است. اما در همان سال، کنوانسیون سیاه‌پوستان کارولینای شمالی از راه رسید.

کنوناسیون سیاه‌پوستان کارولینای شمالی. خب، حالا، این همه ماجرا چیست؟ کنوانسیون سیاه‌پوستان کارولینای شمالی اصلاً درباره چیست؟ یادتان هست، وقتی قبلاً در مورد کلیسای باپتیست صحبت کردیم، یکی از نشانه‌ها، یکی از نشانه‌های زندگی و حکومت باپتیست، استقلال کلیسای باپتیست است. بنابراین، یادتان باشد، ما قبلاً در مورد آن صحبت کردیم، کلیسای باپتیست؛ هر یک از شما که باپتیست هستید، می‌دانید که کلیسای شما مستقل است.

شما ممکن است عضو سازمان‌ها و غیره باشید، اما کلیسای شما مستقل است. شما افراد را در کلیسای خود منصوب می‌کنید. شما معتقدید که کلیسای محلی صلاحیت انتصاب افراد را دارد و غیره.

اما به یاد داشته باشید، قبلاً اشاره کردیم که ممکن است یک کلیسای باپتیست اینجا و یک کلیسای باپتیست اینجا و یک کلیسای باپتیست اینجا وجود داشته باشد، و آنها در انجمن‌های باپتیست گرد هم می‌آیند. حال، این انجمن‌ها بر آنچه در کلیسای باپتیست محلی اتفاق می‌افتاد، حاکم نبودند. آنها در انجمن‌ها گرد هم می‌آیند.

خب، در نهایت، یکی از راه‌هایی که باپتیست‌ها خودشان را متحد می‌کردند، از طریق کنوانسیون‌های ایالتی بود. برای مثال، در کارولینای شمالی، باپتیست‌ها به این شکل در یک کنوانسیون ایالتی سالانه گرد هم می‌آمدند. خب، هر کدام از شما که باپتیست هستید، با این و همچنین نوعی از گردهمایی آشنا هستید.

اتفاق که در کارولینای شمالی افتاد این بود که سیاه‌پوستان حاضر در آن کنوانسیون ایالتی تصمیم گرفتند کنوانسیون ایالتی خودشان را داشته باشند. بنابراین، آنها تصمیم گرفتند که با کنوانسیون ایالتی گسترده‌تر که عمدتاً سفیدپوستان بودند، ملاقات نکنند. آنها تصمیم گرفتند که در کنوانسیون ایالتی خودشان گرد هم آیند و کنوانسیون ایالتی کارولینای شمالی را برگزار کنند.

بنابراین از نظر فنی به یک فرقه تبدیل شده است. که از نظر فنی اکنون به یک فرقه جداگانه از مسیحیان باپتیست سیاه تبدیل شده است. این یکی از بسیاری از آنها بود.

باشه، باید اونجا می‌موندم چون داستان ادامه داره. خب، نه، بذار یه دقیقه برم اینجا. باشه، اینجا خوبه.

ما می‌توانیم این کار را انجام دهیم. حالا، داستان با کنوانسیون ملی باپتیست ادامه پیدا می‌کند. کنوانسیون ملی باپتیست در سال ۱۸۹۵ تشکیل شد و هنوز هم یک فرقه بسیار بزرگ و اساساً سیاه‌پوست باپتیست است.

خب، کنوانسیون ملی باپتیست چیست؟ کنوانسیون ملی باپتیست شروع به در بر گرفتن تمام این کنوانسیون‌های ایالتی که در حال شکل‌گیری بودند، از جمله کنوانسیون ایالتی سیاه‌پوستان، کنوانسیون ملی سیاه‌پوستان کارولینا، کرد. این کنوانسیون‌ها شروع به در بر گرفتن کنوانسیون‌های ایالتی کردند و در تمام کنوانسیون‌های ایالتی گفتند، چرا ما دور هم جمع نمی‌شویم؟ چرا ما به عنوان باپتیست‌های سیاه‌پوست در یک سازمان ملی جمع نمی‌شویم؟ چرا باید خودمان را محدود به این کنیم که درست مثل کنوانسیون سیاه‌پوستان کارولینای شمالی باشیم؟ چرا در یک سازمان ملی جمع نمی‌شویم؟ بنابراین، آنها این کار را کردند و خود را کنوانسیون ملی باپتیست نامیدند. بنابراین، کنوانسیون ملی باپتیست امروز وجود دارد. بنابراین، این هم از سال ۱۸۹۵، اما کنوانسیون ملی باپتیست امروز یک فرقه پروتستان سیاه‌پوست بسیار بزرگ است.

سال‌ها پیش، دقیقاً یادم نیست چه سالی بود، اما رئیس کلیسا یک مسیحی سیاه‌پوست فوق‌العاده بود و همیشه یادم هست که او در کنوانسیون ملی باپتیست به مقام کشیشی رسید. من و او گاهی اوقات در مورد فرقه‌اش، کنوانسیون ملی باپتیست، صحبت می‌کردیم و او در آن کنوانسیون ملی باپتیست کشیش بود. خب، این داستان فرقه سوم، کنوانسیون ملی باپتیست، است.

و اوه، من فقط یک چیز می‌گویم، امری، فقط برای اینکه در این مورد شفاف باشیم. در نهایت، کنوانسیون سیاه‌پوستان کارولینای شمالی، آنها از بین رفتند زیرا آگاهانه به کنوانسیون ملی باپتیست پیوستند. بنابراین، آنها وجود نداشتند و به عنوان یک فرقه به حیات خود ادامه دادند.

بله، این یک تکامل طبیعی است که با کنوانسیون سیاه‌پوستان کارولینای شمالی شروع شد. اما بعد، به محض اینکه کنوانسیون ملی باپتیست‌ها را داشتیم، کنوانسیون سیاه‌پوستان کارولینای شمالی در کنوانسیون ملی باپتیست‌ها ادغام شد. خوب، امری؟ اوه، باشه.

بنابراین، اینها باپتیست‌ها هستند. بنابراین، ما از نظر فرقه‌های پایدار، چند فرقه داریم، کلیسای باپتیست اولیه رنگین‌پوستان و سپس در نهایت کنوانسیون ملی باپتیست. بنابراین، در میان باپتیست‌ها، ما شروع به ایجاد برخی فرقه‌ها نیز کردیم زیرا سیاه‌پوستان می‌خواستند عبادت خودشان را داشته باشند و غیره.

خوب، شماره ج، در طرح کلی شما، سهم کلیساهای سیاه‌پوستان است. وقتی کلیساهای سیاه‌پوستان کلیساهای متدیست، کلیساهای باپتیست و سایر کلیساهای سیاه‌پوستان تأسیس شوند، کلیساهای سیاه‌پوستان چه سهمی در جامعه سیاه‌پوستان در زندگی عمومی آمریکا و زندگی مسیحی آمریکایی داشته‌اند؟ خوب، من چند مورد از آنها را که فکر می‌کنم مهم هستند، آورده‌ام. خوب، شماره یک، کلیسای سیاه‌پوستان به مکان اصلی هویت اجتماعی تبدیل شد.

کلیسای سیاه‌پوستان به مکانی برای هویت اجتماعی مسیحیان سیاه‌پوست تبدیل شد. زیرا آنچه در برده‌داری از دست رفته بود، هویت اجتماعی اولیه‌ای بود که مردم دارند، و آن خانواده است. خانواده از دست رفته بود.

مادران اینجا فروخته می‌شوند، پدران اینجا فروخته می‌شوند، و کودکان اینجا فروخته می‌شوند. خانواده‌ها از هم پاشیده بودند، و بنابراین بسیاری از سیاه‌پوستان هیچ نوع هویت خانوادگی را به عنوان یک هویت اجتماعی اصلی در زندگی خود نداشتند. بنابراین، اتفاقی که می‌افتد این است که کلیسا به خانواده آنها تبدیل می‌شود.

کلیسا به محل هویت اجتماعی اولیه تبدیل شد، و این در کلیساهای سیاه‌پوستان بسیار بسیار مهم شد. اتفاق دومی که می‌افتد این است که، البته، کلیسا به مکانی برای همکاری اقتصادی تبدیل می‌شود. همکاری اقتصادی

برای مثال، ما قبلاً به کلیسای اسقفی متدیست آفریقایی که یک مجله راه‌اندازی کرده بود اشاره کردیم، و همچنین به راه‌اندازی دانشگاه ویلبرفورس توسط آنها اشاره کردیم، و همین را می‌توان در مورد کلیسای اسقفی متدیست آفریقایی صهیون و غیره، و کلیساهای سیاه‌پوستان نیز گفت. بنابراین، انتشار مجلات و فروش مجلات، و حمایت از کالج‌ها، دانشگاه‌ها، مدارس راهنمایی و غیره، نوعی همکاری اقتصادی بین کلیساهای سیاه‌پوستان وجود دارد، از وزارتخانه‌های سیاه‌پوستان و مشاغل سیاه‌پوستان، مانند دانشگاه‌ها، کالج‌ها و مجلات و غیره حمایت می‌کند. نکته سوم، نکته سوم، این است که کلیسا، همانطور که یکی از نویسندگان گفته است، به پناهگاهی در برابر دنیای متخاصم تبدیل شد.

کلیسا به پناهگاهی در برابر دنیای متخاصم تبدیل شد. شما در دوران جنبش حقوق مدنی زندگی نکردید. بنابراین این را از نزدیک ندیدید، اما من و تد این را از نزدیک دیدیم. ما این پناهگاه را از دنیای متخاصم دیدیم.

یادم می‌آید که تلویزیون را به صورت زنده تماشا می‌کردم. یادم می‌آید زمانی بود که مارتین لوتر کینگ جونیور در کلیسای، شاید در مونتگومری یا سلما یا جایی شبیه به آن، سخنرانی می‌کرد. کلیسا مملو از جمعیت بود، درها

قفل بودند، کرکره‌های پنجره‌ها بسته بودند و در حالی که مارتین لوتر کینگ صحبت می‌کرد، می‌توانستید صدای جمعیت بیرون را بشنوید که به کلیسا کوبیده و سنگ پرتاب می‌کردند. منظورم این است که باورنکردنی بود.

مثل این بود که در یک قلعه بودند. انگار از آنها در برابر دنیای متخاصم محافظت می‌شد. بخشی از این خصومت‌ها آشکارا مرگبار شد، مثلاً کلیساها بمباران می‌شدند و غیره، اما شکی نیست که کلیسای سیاه‌پوستان به پناهگاهی برای دنیای متخاصم تبدیل شده بود.

چیز دیگری که کلیسا به آن تبدیل شد، یا ما آن را چه می‌نامیم، کمک‌های کلیسای سیاه‌پوستان بود، و من اینجا از نویسنده دیگری نقل قول می‌کنم، اما کلیسای سیاه‌پوستان به جانشینی برای ملیت تبدیل شد، جانشینی برای ملیت. حال، منظور از جانشینی برای ملیت، نوعی جایگزینی برای ملیت است. چرا؟ چون سیاه‌پوستان نمی‌توانستند در تجربه ملی شرکت کنند، و به یک معنا، حقوق مدنی در اواسط دهه ۶۰ قرن بیستم نیز در همین مورد بود.

این در مورد مشارکت سیاه‌پوستان در زندگی ملی بود، اما از آنجا که سیاه‌پوستان نمی‌توانستند در زندگی ملی شرکت کنند، می‌توانستند در زندگی کلیسا شرکت کنند، بنابراین زندگی کلیسا به نوعی به زندگی ملی آنها تبدیل شد، حتی اگر آنها نمی‌توانستند در زندگی ملی شرکت کنند، و اکنون از زمان جنبش حقوق مدنی، این شروع به تغییر کرده است. بسیار خوب، شماره پنج، یک نوع پنجم از این چیزها. کلیسای سیاه‌پوستان به مکانی تبدیل شد که در آن رهبری توسعه می‌یافت.

رهبری در کلیسای سیاه‌پوستان و از بسیاری جهات توسعه یافته است، اما باز هم، از آنجا که سیاه‌پوستان نمی‌توانستند در یک جامعه عمدتاً سفیدپوست رهبری داشته باشند، زیرا آنها نمی‌توانستند رهبری در تجارت، یا رهبری در سیاست، یا شاید رهبری در آموزش و پرورش، جدا از دانشگاه‌های سیاه‌پوستان، داشته باشند زیرا این درست بود، مهارت‌های رهبری آنها کجا توسعه یافته بود؟ آنها در کلیسا توسعه یافته بودند، شکی در این مورد نیست، و کسی که رهبر جامعه سیاه‌پوستان شد، کسی که رهبر شد، منظورم رهبر ارشد، مهمترین رهبر است، البته کشیش بود. کشیش از نظر رهبری در کلیساهای سیاه‌پوستان به نوعی در صدر سلسله مراتب قرار گرفت و این مهم شد، بنابراین وقتی به رهبران سیاه‌پوست از دهه 1960 فکر می‌کنید، فکر می‌کنید، ما فقط برای شروع مارتین لوتر کینگ جونیور را در نظر می‌گیریم، وقتی به مارتین لوتر کینگ جونیور در دهه 1960 فکر می‌کنید، او آن مهارت‌های رهبری، آن مهارت‌های سخنرانی، آن مهارت‌هایی را که می‌توانست جمعیت را به نوعی به حرکت درآورد، کجا توسعه داد؟ او آنها را توسعه داد؛ پدرش، البته، یک کشیش بود، او آن را در کلیسا توسعه داد؛ آنجا بود که توسعه یافت، آنجا بود که مهارت‌های رهبری او شکل گرفت، بنابراین آنجا مکانی برای توسعه مهارت‌های رهبری بود، نه بیشتر از کشیش. خب، نکته بعدی این است که کلیسا به نهادی برای توسعه میراث سیاه‌پوستان تبدیل می‌شود، و این هم از ماه فوریه و ماه میراث سیاه‌پوستان. خب، همه این نوع توسعه میراث سیاه‌پوستان از کجا شروع شد؟ همه چیز از کلیسای سیاه‌پوستان شروع شد، که تاریخ و فرهنگ سیاه‌پوستان را زنده نگه داشت، بنابراین همه چیز از آنجا شروع شد.

نکته بعدی این است که کلیسا، و من این را کمی تجزیه و تحلیل می‌کنم، اما کلیسا مکانی است که تجربه مذهبی منحصر به فرد سیاه‌پوستان را توسعه می‌دهد، تجربه مذهبی منحصر به فرد سیاه‌پوستان، کلیسا به مکانی تبدیل می‌شود که سیاه‌پوستان در آن آزاد شدند تا این کار را انجام دهند. خب، در این بخش، چیزی که می‌خواهم انجام دهم این است که از نظر تجربه سیاه‌پوستان به سه چیز اشاره کنم. شماره یک، بدیهی است که سرودهای مذهبی، معنوی، معنویات، معنویات سیاه‌پوستان، نوعی روش جدید آواز خواندن است، اما روشی جدید برای رساندن پیام کتاب مقدس با معنویات سیاه‌پوستان و با سرودهای کلیسا و غیره.

بنابراین، آواز خواندن در تجربه مذهبی سیاه‌پوستان و به خصوص در میان روحانیون سیاه‌پوست اهمیت پیدا می‌کند. البته مورد دوم، رقص و رقص در کلیسای سیاه‌پوستان است و این فقط مختص آمریکا نیست داستانی کوتاه از خودم و همسرم در طول مرخصی تحصیلی‌ام برایتان تعریف می‌کنم؛ من و همسرم در نیجریه بودیم.

ما دوران زیبایی را در نیجریه داشتیم و چون من در مرخصی تحصیلی بودم، می‌توانستم چند هفته‌ای در نیجریه باشم و چیزی که نداشتیم، می‌دانید، ما اینجا دو سفیدپوست هستیم، می‌دانید، در نیجریه، در این کلیساهای بزرگ سیاه‌پوستان در نیجریه، و در طول این مدت، مخصوصاً در زمانی که نذورات جمع‌آوری می‌شد، زمانی که زمان نذورات وجود داشت، می‌دانید، ما سفیدپوستان، آنجا می‌نشستیم و فقط بشقاب را دست به دست می‌کردیم. در نیجریه اینطور نیست. در نیجریه، وقتی زمان نذورات است، همه، بشقاب‌ها و جعبه‌های نذورات را جلوی کلیسا دارید، اما وقتی زمان نذورات است، همه با نذورات می‌رقصند و آنها را می‌گذارند، مدت زیادی طول می‌کشد، که عالی است زیرا همه آنها با نذورات می‌رقصند و آواز می‌خوانند و این یک تجربه عالی است.

و البته، سعی کردیم من و کارن را هم به نوعی به آنجا ببریم، اما، می‌دانید، ما دو وایت افرادی را پیدا کردیم می‌دانید، ما، اما به هر حال، آنها این را درک می‌کردند، می‌دانید، پاهای وایت ما حرکت نمی‌کرد، اما آنها این را درک می‌کردند. بنابراین، دیدن و تماشای رقص واقعاً باورنکردنی بود. و مدت زیادی ادامه داشت.

منظورم این است که ما در کلیساهای سفیدپوستان نذورات را دریافت می‌کنیم. چقدر طول می‌کشد؟ ۱۰ دقیقه، چهار دقیقه؟ شما سرود ستایش را می‌خوانید. در نیجریه، حدود ۴۵ دقیقه طول می‌کشد.

باید، می‌دونی، نیم ساعت، ۴۵ دقیقه طول بکشد چون کلی رقص باید اینجا انجام بشه. خب، در هر صورت رقص برای من جذابه، اما آره. نه، نمی‌تونستم ازت تشکر نکنم.

ممنون که پرسیدی. بله. خدا خیرت بده.

باشه. ممنون. ممنون که پرسیدی.

من، من، شاید یه روزی ویدیویی ازش نشون بدم، اما باشه. خب، این شماره دو بود. حالا، شماره سه از همه مهم‌تره.

بنابراین، من مورد سوم را برای آخر نگه داشته‌ام، و سومی را، و آن را تحت این عنوان قرار داده‌ام، نوعی مکان برای توسعه یک تجربه مذهبی منحصر به فرد سیاه‌پوستان. اما مورد سوم، توسعه الهیات سیاه‌پوستان است. توسعه الهیات سیاه‌پوستان.

کلیسا به مکانی تبدیل شد که در آن الهیات سیاه‌پوستان توسعه یافت، نوشته شد، موعظه شد، درباره آن صحبت شد و غیره. خب، این موضوع تا دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ به کتاب‌ها و چیزهای دیگر راه پیدا نکرد.

و اما ادامه. خب، الهیات سیاه‌پوستان چیست؟ الهیات سیاه‌پوستان به یک معنا، مضامین کلیدی الهیاتی کتاب مقدس را می‌گیرد و آنها را از دریچه مسیحیت سیاه‌پوستان تفسیر می‌کند. بنابراین، مضامین کلیدی مانند رستگاری و نجات و پادشاهی خدا باید از طریق تجربه سیاه‌پوستان در آمریکا درک شوند.

حالا، برای مثال، فهمیدن این موضوع خیلی آسان است، اینطور نیست؟ یکی از مضامین کلیدی مهم، درک سیاه‌پوستان از بردگی قوم عبرانی و خروج قوم عبرانی از بردگی به وسیله موسی و ورود آنها به سرزمینی جدید

به سرزمینی موعود جدید از طریق یوشع و غیره بود. بنابراین، کل مسئله برده‌داری و آزادی و رستگاری در عهد عتیق، ورود به سرزمینی جدید و ورود به سرزمینی موعود را در بر می‌گیرد. الهیات سیاه‌پوستان این را می‌گیرد و آن را به عنوان تجربه سیاه‌پوستان نیز تفسیر می‌کند.

سیاه‌پوستان از بردگی بیرون می‌آیند و به سرزمین موعود جدید، به دنیای موعود جدید قدم می‌گذارند. بنابراین با در نظر گرفتن این نوع، با در نظر گرفتن این مضامین و به کار بردن آنها در تجربه مسیحی سیاه‌پوستان، در تجربه سیاه‌پوستان، و انجام آن در کلیسا، این بسیار قابل توجه بود. بنابراین، ما فقط به این برجسب الهیات سیاه‌پوستان می‌دهیم.

و آن برجسب، یعنی الهیات سیاه‌پوستان، واقعاً در دهه‌های ۱۹۶۰، ۷۰، ۸۰ و بعد از آن توسعه یافت. بنابراین این سه مورد خواهد بود. خوب، یک مورد دیگر در مورد آنچه که ما این را می‌نامیم: مشارکت کلیساهای سیاه‌پوستان.

سهم کلیساهای سیاه‌پوستان چیست؟ و یک سهم دیگر هم هست که کلیساهای سیاه‌پوستان دارند. این سهم را از اسکيو و پرارد می‌گیریم چون آنها به نوعی، به نوعی روی این سهم تمرکز دارند. کلیساهای سیاه‌پوستان هسته مرکزی جنبش احیاءگری در آمریکا را حفظ کردند.

کلیساهای سیاه‌پوستان درک اصلی از احیاءگری در آمریکا را حفظ کردند. بنابراین، این آخرین سهم در زیر است که سهم کلیساهای سیاه‌پوستان است. خوب، جنبش احیاءگری در آمریکا آن را حفظ کرد C بخش

حالا، اسکيو و پرارد به ما می‌گویند که آنها این را از چهار طریق حفظ کرده‌اند. بنابراین، در اینجا چهار روشی که آنها احیاءگری را در آمریکا حفظ کرده‌اند، آورده شده است. کلیسای سیاه‌پوستان جنبش احیاءگری را حفظ کرده است.

خوانده‌اید، اما اولاً، حس بی‌واسطه الهی Perard و Askew بسیار خوب، اولاً، شما این را قبلاً در جنبش‌های احیاءگرانه سیاه‌پوستان، حس بی‌واسطه الهی. خدا با ماست.

خدا اینجا و اکنون با ماست. خدا ما را به حرکت در می‌آورد. خدا ما را آزاد می‌کند.

آن حس بی‌واسطگی الهی توسط کلیساهای سیاه‌پوستان در جنبش احیاءگری حفظ شده است. بنابراین، دوم اسکيو و پرارد در مورد خودجوش بودن واکنش فردی صحبت می‌کنند. واکنش فردی به پیام انجیل بسیار خودجوش است، به زیبایی خودجوش، زیرا افراد از طریق خدمت روح‌القدس در زندگی خود به موعظه انجیل پاسخ می‌دهند.

بنابراین، آنها آن را خودانگیختگی واکنش فردی می‌نامند. سوم، سومین چیزی که اسکيو و پرارد در مورد آن صحبت می‌کنند، تقدس شخصی است. رستگاری آغاز سفر یک مسیحی است، اما آن مسیحی توسط روح القدس به زندگی مقدس سوق داده می‌شود.

بنابراین، تأکید بر تقدس شخصی در حفظ هسته مرکزی جنبش احیاءگری بسیار مهم است. و سپس، برای آسکو و پرارد، چهارمین نکته، جبران بی‌عدالتی‌های کنونی است. صحبت با جهانی ناعادلانه و دعوت به عدالت در جهانی ناعادلانه.

بنابراین، جبران بی‌عدالتی‌های کنونی نیز بخشی از آن جنبش احیاءگری است. بنابراین، سهم کلیساهای سیاه‌پوستان در حفظ هسته مرکزی جنبش احیاءگری، کلیساهای سیاه‌پوست این کار را برای ما انجام داده‌اند.

بنابراین، اینها برخی از سهم‌هایی هستند که به نظر من همگی سهم‌های بسیار مهمی در تجربه مسیحی آمریکایی و مسیحیت آمریکایی هستند.

بسیار خوب، بگذارید فقط یک دقیقه اینجا توقف کنم. ما متدیست را داریم، باپتیست را داریم، و کمک‌های مالی را هم داریم. در مورد این سه مورد سوالی دارید؟ متدیست، باپتیست، و کمک‌های مالی.

سوالی دارید؟ آیا برای آن سه مورد آماده‌ایم؟ خب، برویم سراغ شماره چهار. برویم سراغ چهار: جذابیت فرقه‌ای، جذابیت فرقه‌ای. بسیار خب، بگذارید یک مقدمه کوتاه بگویم.

سپس، ما قصد داریم در اینجا به دو گروه نگاهی بیندازیم. این پس از جنگ داخلی رخ داد و به جذابیت فرقه‌ای قرن بیستم رسید. به عنوان مقدمه، قبل از اینکه به گروه‌ها نگاه کنیم، بسیاری از سیاه‌پوستان نه تنها از ملت محروم بودند، بلکه از کلیسا نیز محروم بودند.

بنابراین، بسیاری از سیاه‌پوستان بودند که بعد از جنگ داخلی، نه تنها احساس می‌کردند که بخشی از ملت نیستند، بلکه احساس نمی‌کردند که بخشی از کلیسا هستند. کلیسا چیزی برای ارائه به آنها نداشت. کلیسا چیزی برای ارائه به آنها نداشت.

آنها به نوعی از کلیسا، از کلیسای مسیحی خسته شده بودند. از نظر آنها، کلیسای مسیحی بخشی از مشکل بود، نه بخشی از راه حل. بنابراین، چیزی که اتفاق می‌افتد این است که یک خلاء ایجاد می‌شود.

و اتفاقی که می‌افتد این است که جنبش‌های فرقه‌ای وارد این خلأ می‌شوند و جذابیت فوق‌العاده‌ای برای سیاه‌پوستان، به ویژه در شهرهای کوچک، در شمال و در جنوب، پیدا می‌کنند. اما در اینجا ما به طور خاص در مورد دو مورد در شمال صحبت خواهیم کرد. بنابراین گروه‌های فرقه‌ای وارد این خلأ می‌شوند و حرفی برای گفتن به سیاه‌پوستانی دارند که نه تنها از ملت، بلکه از کلیسای مسیحی نیز محروم هستند.

بنابراین، آنها می‌دانند که اینجا چه کار می‌کنند. بنابراین، این بسیار مهم است. بنابراین اولین موردی که ما فقط به آن اشاره خواهیم کرد، انجمن کتاب مقدس و رساله برج دیده‌بانی است که به عنوان شاهدان یهوه نیز شناخته می‌شود.

خب، این هم از این. و ببینیم اسم را کجا گذاشتیم. ببخشید، من فقط شاهدان یهوه را پیدا کردم.

بابت این موضوع متأسفم. باشه. شاهدان یهوه توسط مردی به نام چارلز تیز راسل تأسیس شد.

و این تاریخ‌های چارلز تیز راسل است، ۱۸۵۶، ۱۹۱۶. خب. حالا، شاهدان یهوه واقعاً چند پیام دارند که برای سیاه‌پوستان ساکن در مرکز شهر واقعاً جذاب است.

در این مورد، در مرکز شهر نیویورک است زیرا در سال ۱۸۷۲ تأسیس شده است. بسیار خب. آنها چند پیام داشتند.

یک پیام، پیام پایان جهان بود، همان پیام آخرالزمانی پایان جهان، قریب‌الوقوع بودن وقایع آخرالزمانی که در کتاب مکاشفه شرح داده شده و اکنون در حال وقوع است. آیا شما مردم نمی‌بینید که اینجا دارد به پایان می‌رسد؟ بنابراین، با وجود این همه زبان آخرالزمانی در خیابان‌های شهر نیویورک در میان سیاه‌پوستان، نوعی عامل ترس وجود داشت. و نکته دوم که به نوعی با آن همراه بود این بود که آیا نمی‌خواهید بخشی از بازماندگان باشید؟ آیا نمی‌خواهید بخشی از مؤمنان واقعی باشید که در کتاب مکاشفه از آنها صحبت شده

است؟ و مردم، بسیاری از آنها که از ملت و کلیسا محروم بودند، گفتند، بله، من می‌خواهم بخشی از بازماندگان خدا باشم.

من واقعاً می‌خواهم یکی از ۱۴۴۰۰۰ نفر از مؤمنان واقعی باقی‌مانده خدا باشم. و بنابراین، می‌خواهم به آنها بپیوندم. بنابراین، شاهی از این نوع روح، یک بازمانده صالح، وجود داشت.

بنابراین این چیزی است که شاهدان یهوه یا انجمن کتاب مقدس و رساله‌های برج دیده‌بانی به آن متوسل شدند. و بسیاری از سیاه‌پوستان به آن پیوستند. بنابراین، این چیزی است که ما آن را یک درخواست فرقه‌ای می‌نامیم که در اینجا از سیاه‌پوستان در شهرها صورت می‌گیرد و بسیاری از سیاه‌پوستان به آن می‌پیوندند.

بعضی از سفیدپوستان هم پیوستند. ۱۸۷۲، ۱۸۷۲ در شهر نیویورک. خب.

گروه دوم کمی، باید بگویم، کمی عجیب‌تر از گروه اول هستند. شما می‌خواهید جورج بیکر را یادداشت کنید خب، این هم از این؛ من باید او را پیدا کنم، من باید او را پیدا کنم، خب، او در واقع این کار را نکرد، او در واقع به دنیا نیامد و مرد.

خب، من نمی‌دانم اینجا چه کار کنم. در هر صورت، جورج بیکر، فقط آن اسم را به خاطر بسپار. باشه.

گروه او بسیار جالب، عجیب و شگفت‌انگیز بود. گروه او جنبش مأموریت صلح الهی پدر بود. و در فیلادلفیا آغاز شد.

جنبش مأموریت صلح الهی پدر، فیلادلفیا. آیا قرار ملاقاتی دارم؟ در سال ۱۸۸۰. باشه.

راستی، این جورج بیکر است، این پایین. در سمت راست، یک جور ماشین دارد اینجا حرکت می‌کند. این حرکت کمی عجیب است.

پدر الهی ادعا کرد. بله. مطمئناً.

بله. درسته. اونجا، گروه‌های جدیدی هستن.

آنها فکر می‌کنند که این افراد دارند این گروه‌های جدید را تأسیس می‌کنند، پس برگردیم به چارلز تیز راسل. ببخشید، من این را نداشتم. چارلز تیز راسل.

ببینید، چارلز تیز راسل از سال ۱۸۵۶ تا ۱۹۱۶ زندگی می‌کرد. در سال ۱۸۷۲، او چیزی را که شاهدان یهوه نامیده می‌شود، تأسیس کرد، تقریباً در جوانی، اما او شاهدان یهوه را تأسیس کرد. جورج بیکر داستان کمی عجیب‌تری درباره جورج بیکر است.

و باید ببینیم که آیا واقعاً می‌توانم تاریخ تولد جورج بیکر را پیدا کنم. آیا این منطقی است، کیکا؟ ما خویم؟ چارلز تیز راسل. بله.

این یک جنبش سیاه‌پوستان در شهر نیویورک بود. و این یک پیام بسیار آخرالزمانی بود که راسل و دیگران منظورم این است که بدیهی است افراد دیگری هم در اطراف او بودند که این کار را انجام می‌دادند، اما پیام بسیار آخرالزمانی. و روی دیگر پیام آخرالزمانی این است که آیا نمی‌خواهید بخشی از بازماندگان باشید؟ من در این مورد مطمئن نیستم.

شاید اینطور باشد، اما مطمئناً وجود دارد، منظورم این است که مطمئناً کمی تغییر کرده است، و پیام کاملاً، آخرالزمانی را ندارد. پیام واقعی بازماندگان را دارد، اما از نظر ترکیب، مطمئن نیستم که امروز چه شکلی باشد. اما به این دلیل ایجاد شد که در این شهرها شکافی بین سیاه‌پوستانی که این کار را نمی‌کردند، ایجاد شده بود. آنها احساس نمی‌کردند که بخشی از ملت یا بخشی از کلیسا هستند. بنابراین، اینجا وارد شوید.

آره. این کمی می‌کنه، کیکا؟ باشه. جورج بیکر، اگه اسم جورج بیکر رو یادت باشه، جنبش مأموریت صلح الهی پدر رو تأسیس می‌کنه، و این جورجیه که اینجا سفر می‌کنه.

حالا، پیام جورج این بود، خیلی ممنون، که او خداست که حالا به زمین آمده. پس او، به همین دلیل است که او را پدر الهی می‌نامند. پس او خداست.

اگر می‌خواهید بدانید خدا چگونه است، جورج بیکر خداست. او به زمین آمد تا جنبش خود را که یک جنبش اشتراکی بود، برپا کند. شما در جنبش او در فیلادلفیا در کنار هم زندگی می‌کنید.

شما در کنار هم زندگی می‌کنید، و تحت اقتدار او نیز در کنار هم زندگی می‌کنید. او یک شخصیت معتبر است. او همه چیز را اداره می‌کند.

و اساساً، این یک جنبش اشتراکی است، و از آنجا که مردم به هر حال احساس می‌کنند از ملت و کلیسا محروم شده‌اند، خوب، بیایید همه این افراد را در یک جامعه اشتراکی گرد هم آوریم. بیایید جدا از فرهنگ گسترده‌تر در کنار هم زندگی کنیم و زندگی خود را به پدر الهی، که خداست، بسپاریم. چرا که نه؟ چه کاری بهتر از سپردن زندگی خود به خدا می‌توانید انجام دهید؟ بنابراین آنها زندگی خود را به پدر الهی سپردند.

حالا، من نیستم. ببینید، چون او خداست، او این کار را کرد، و به نوعی ظاهر شد. من در پیدا کردن تاریخ تولد او مشکل دارم، اما در پیدا کردن تاریخ مرگ او هم مشکل دارم چون حدس می‌زنم او مرد، اما وقتی مرد، او خداست. پس، آیا خدا می‌میرد؟ منظورم این است که وقتی او می‌میرد چه اتفاقی می‌افتد؟ منظورم این است که توضیح این موضوع، فکر می‌کنم، در بین مردم کمی سخت می‌شود، وقتی که او احتمالاً واقعاً مرده است.

اما به هر حال، جنبش مأموریت صلح الهی پدر، افراطی‌ترین جنبش فرقه‌ای، سیاه‌پوستان را در مرکز شهر فیلادلفیا جذب کرد. آیا کسی را اینجا از فیلادلفیا می‌شناسید؟ یادم نیست، فیلادلفیایی‌ها. من دوران دبیرستان و دانشگاهم را در فیلادلفیا گذراندم.

درست پایین خیابان دانشگاه تمپل در خیابان براد، هتل پدر دیواین قرار دارد. دیدی؟ باشه. بسیار خوب.

باشه. چه اتفاقی برای پدر الهی افتاد؟ میدونیم؟ من نمیدونم. باشه.

به هر حال، هر اتفاقی برای پدر الهی افتاد، خدا رحمتش کند. این دکتر راجر گرین است در حال تدریس در مورد مسیحیت آمریکایی. این جلسه شماره ۱۴، کلیسای سیاه‌پوستان در آمریکا است.